

نیمه شب طلبه جوانی به نام محمد باقر در اتاق خود در حوزه علمیه مشغول مطالعه بود. به ناگاه دختری وارد اتاق او شد در را بست و با انگشت به طلبه بیچاره اشاره کرد که ساکت باش. دختر گفت: شام چه داری؟؟

طلبه آنچه را که حاضر کرده بود آورد و سپس دختر در گوشه ای از اتاق نشست و محمد به مطالعه خود ادامه داد.

از آن طرف چون این دختر شاهزاده بود و بخاطر اختلاف با زنان دیگر از حرمسرا خارج شده بود لذا شاه دستور داده بود تا افرادی شهر را بگردند ولی هر چه گشتند پیدایش نکردند. صبح که دختر از اتاق خارج شد، ماموران شاهزاده خانم را همراه محمد باقر به نزد شاه بردند. شاه عصبانی پرسید چرا شب به ما اطلاع ندادی و.... محمد باقر گفت: شاهزاده تهدید کرد که اگر به کسی خبر دهم مرا به دست جلاد خواهد داد.

شاه دستور داد که تحقیق شود که آیا این جوان خطایی کرده یا نه؟ و بعد از تحقیق از محمد باقر پرسید: چطور توانستی در برابر نفست مقاومت نمایی؟ محمد باقر ۱۰ انگشت خود را نشان داد و شاه دید که تمام انگشتانش سوخته و ... لذا علت را پرسید.

طلبه گفت: هنگامی که آن دختر وارد حجله من شد با خودنمایی و افسونگریهای پی در پی خود می کوشید تا توجه مرا به سوی خویش معطوف سازد.

نفس اماره نیز مرا مدام وسوسه می نمود اما هر بار که نفسم وسوسه می کرد، یکی از انگشتان خود را بر روی شعله سوزان شمع می گذاشتم تا طعم آتش جهنم را بچشم و بالاخره از سر شب تا صبح بدین وسیله با نفس مبارزه کردم و به فضل خدا، شیطان نتوانست مرا از راه راست منحرف کند و ایمان و شخصیتم را بسوزاند.

شاه عباس از تقوا و پرهیز کاری او خوشش آمد و دستور داد همین شاهزاده را به عقد میر محمد باقر در آوردند و به او لقب میرداماد داد و امروزه تمام علم دوستان از وی به عظمت و نیکی یاد کرده و نام و یادش را گرامی می دارند. از مهمترین شاگردان وی می توان به ملا صدرا اشاره نمود.

**نکته!**

نفس اماره یکی از عواملی است که انسان را به ارتکاب گناه وسوسه می کند. قرآن کریم می فرماید: نفس اماره به سوی بدیها امر می کند؛ مگر در مواردی که پروردگار رحم کند. (سوره یوسف آیه ۵۳) انسانهایی که در چنین مواردی به خدا پناه می برند خداوند متعال آنها را از گزند نفس اماره حفظ می کند و به جایگاه ارزشمندی می رساند.